

The Act-type Theory of Propositions and Cancellation Maneuver

Faraz Ghalbi ¹

¹ Corresponding Author: Resident researcher at faculty of analytic philosophy in IPM Affiliation. Email: farazghalbi@ipm.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 10 November 2024

Received in revised form:
24 November 2024

Accepted: 25 November 2024

Published Online: -

Keywords:

the act-type theory; predication;
the Frege-Geach problem;
cancellation; Peter Hanks

ABSTRACT

Over the past three decades, many philosophers of language have concluded that traditional theories of propositions fail to adequately explain how propositions represent the world as being certain ways. As a result, alternative theories are necessary. One such theory is the act-type theory, which posits that a proposition is a type of predication. Peter Hanks is a prominent advocate of this theory, arguing that predication is a committal act. However, this raises the Frege-Geach problem. Hanks proposes a cancellation maneuver to address this issue. In this paper, I introduce the act-type theory, clarify how predication is committal, explain the Frege-Geach problem, and outline the cancellation maneuver. I then raise two concerns regarding this maneuver and conclude that it, in its current form, does not satisfactorily resolve the Frege-Geach problem. Finally, I suggest two alternative approaches that a proponent of this maneuver might pursue to address the Frege-Geach problem.

Cite this article: Faraz Ghalbi- (2024). The Act-type Theory of Propositions and Cancellation Maneuver. *Shinakht*, 17(89/2), 53-74.

<http://doi.org/10.48308/KJ.2023.232349.1176>

نظریه عمل - نوع درباره سرشت گزاره‌ها و شگرد الغا

فراز قلبی^۱

^۱ وابستگی سازمانی: محقق مقیم در پژوهشکده فلسفه تحلیلی در پژوهشگاه دانش‌های بنیادی. رایانامه: farazghalbi@ipm.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۲۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۹/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۵ تاریخ انتشار: -	در سه دهه اخیر بسیاری از فیلسوفان زبان قانع شده‌اند که نظریه‌های سنتی درباره گزاره‌ها نمی‌توانند به‌نحو رضایت‌بخش توضیح دهند که چرا گزاره‌ها واجد ویژگی بازنمایی هستند و، بنابراین، ما نیازمند نظریه‌هایی بدیل برای توضیح بازنمایی گزاره‌ها هستیم. یکی از نظریه‌های بدیل که اخیراً پیشنهاد شده است نظریه عمل-نوع است. مطابق نظریه عمل-نوع، گزاره نوع عمل حمل است. پیتر هنکس یکی از مدافعان اصلی این نظریه است. او استدلال می‌کند که عمل حمل عملی التزام‌آور است. اما مشکل این است که اگر حمل عملی التزام‌آور باشد، بلافاصله با مسئله‌ای به نام مسئله فرگه-گیچ مواجه می‌شویم. هنکس برای پاسخ به مسئله فرگه-گیچ از شگردی استفاده می‌کند که می‌توان آن را شگرد الغا نامید. من در این مقاله، پس از معرفی نظریه عمل-نوع از یک سو و توضیح درباره معنای التزام‌آور بودن عمل حمل، مسئله فرگه-گیچ و راه‌حل مبتنی بر شگرد الغا از سوی دیگر، دو نگرانی مهم را درباره این راه‌حل مطرح می‌کنم و نتیجه می‌گیرم که شگرد الغا در شکل فعلی‌اش پاسخی رضایت‌بخش برای مسئله فرگه-گیچ فراهم نمی‌کند. درنهایت، به دو مسیر متفاوت اشاره می‌کنم که شاید مدافع شگرد الغا بتواند از آن طریق به مسئله فرگه-گیچ پاسخ دهد.

کلیدواژه‌ها:
نظریه عمل-نوع، حمل، مسئله فرگه-گیچ،
الغا، پیتر هنکس

استناد: قلبی، فراز؛ (۱۴۰۳). نظریه عمل-نوع درباره سرشت گزاره‌ها و شگرد الغا. شناخت، ۱۷(۸۹/۲)، ۵۳-۷۴

[http://doi.org/KJ-2411-1284 \(R1\)](http://doi.org/KJ-2411-1284 (R1))



© نویسندگان

ناشر: دانشگاه شهید بهشتی

۱. مقدمه

در سه دهه اخیر بسیاری از فیلسوفانی که در حوزه گزاره‌ها و چیستی آن‌ها کار می‌کنند قانع شده‌اند که نظریه‌های سنتی در باب سرشت گزاره‌ها دچار مشکلاتی است که ما را ناگزیر می‌کند که نظریه‌هایی جایگزین پیشنهاد دهیم. یکی از این نظریه‌های جایگزین که اخیراً بسیار مورد توجه قرار گرفته است نظریه عمل - نوع^۱ است. نظریه عمل - نوع دو مدافع اصلی دارد: اسکات سومز^۲ و پیتر هنکس^۳. من در این مقاله بر نسخه هنکسی نظریه عمل - نوع تمرکز می‌کنم و توضیح می‌دهم که این نسخه با مشکلی که در ادبیات بحث آن را مسئله فرگه - گیچ^۴ می‌نامند مواجه است. سپس توضیح می‌دهم که هنکس چگونه با تکیه بر شگردی که می‌توان آن را شگرد الغا^۵ نامید به مسئله فرگه - گیچ پاسخ می‌دهد.

مسئله اصلی من در این مقاله این است: آیا شگرد الغا می‌تواند به نحو رضایت‌بخش به مسئله فرگه - گیچ پاسخ دهد؟ برای پاسخ به این مسئله چنین خط سیری در این مقاله دنبال می‌شود: در بخش دوم مقدمات بحث را (شامل رئوس نظریه عمل - نوع) شرح می‌دهم. در بخش سوم ابتدا توضیح می‌دهم که چرا نسخه هنکسی از نظریه عمل - نوع با مسئله فرگه - گیچ مواجه می‌شود و سپس راه‌حل هنکس را معرفی می‌کنم که مبتنی بر شگرد الغاست. در بخش چهارم نقد ایندِرک ریلند^۶ را علیه شگرد الغا شرح می‌دهم. همچنین دو راه‌حل کلی را برای نجات شگرد الغا از نقد ریلند معرفی می‌کنم و بر یکی از این راه‌حل‌ها تمرکز می‌کنم. در بخش پنجم نشان می‌دهم که درباره راه‌حلی که در بخش چهارم بر آن تمرکز کردیم دو نگرانی مهم وجود دارد. در بخش ششم به جمع‌بندی بحث می‌پردازم.

۲. نظریه عمل - نوع

بیاید این نظر را که گزاره‌ها^۷ وجود دارند واقع‌گرایی^۸ درباره گزاره‌ها بنامیم. فیلسوفانی که درباره گزاره‌ها واقع‌گرا هستند از رویکرد واقع‌گرایانه خود این‌گونه دفاع می‌کنند که گزاره‌ها نقش‌های مختلفی را در نظریه‌های فلسفی ما ایفا می‌کنند و بدون اتخاذ رویکرد واقع‌گرایانه نسبت به گزاره‌ها نمی‌توانیم توضیح دهیم که این نقش‌ها چگونه باید ایفا شوند. لذا باید درباره گزاره‌ها واقع‌گرا بود.

1 act-type theory

2 Scott Soames

3 Peter Hanks

4 the Frege-Geach problem

5 cancellation

6 Indrek Reiland

7 propositions

8 realism

در ادبیات مربوط به گزاره‌ها نقش‌های گوناگونی برشمرده شده است که ایفای آن نقش‌ها به گزاره محول شده است.^۱ من در ادامه به دو نقش اصلی اشاره می‌کنم و سپس، با توضیحی که درباره این دو نقش می‌دهم، به نقش سومی می‌رسم که به صورت سنتی ایفای آن به گزاره نسبت داده می‌شود.

جمله فارسی «دیوید جذاب است» و جمله انگلیسی «David is attractive» را در نظر بگیرید. این دو جمله یک چیز را بیان می‌کنند. به زبانی فنی‌تر، این دو جمله واجد یک محتوای معناشناختی^۲ هستند. چگونه می‌توان این حقیقت را توضیح داد؟ یک راه حل کمک گرفتن از گزاره است: این دو جمله یک گزاره واحد را بیان می‌کنند: این گزاره که دیوید جذاب است. از آنجاکه این دو جمله یک گزاره را بیان می‌کنند، بنابراین این دو جمله محتوای معناشناختی واحدی دارند. در نتیجه، اولین نقشی که گزاره‌ها در نظریه‌های ما ایفا می‌کنند این است که محتوای معناشناختی جملات خبری زبان واقع می‌شوند.

حال فرض کنید که هم من و هم دوست انگلیسی زبان من باور داریم که دیوید جذاب است. بنابراین هر دوی ما به یک چیز باور داریم. به زبانی فنی‌تر، محتوای باور ما یکسان است. چگونه می‌توان این حقیقت را توضیح داد؟ دوباره یک راه حل تمسک به گزاره است: محتوای باور ما یک گزاره واحد است؛ این گزاره که دیوید جذاب است. در نتیجه دومین نقشی که گزاره‌ها در نظریه‌های ما ایفا می‌کنند این است که محتوای باورهای ما (و به طور کلی، دیگر گرایش‌ها^۳ و اعمال زبانی^۴ ما مانند اظهارات^۵ ما، حکم‌های^۶ ما، امیدهای^۷ ما، تصورات ما^۸ و...) واقع می‌شوند.

اکنون و در این مرحله با یک مسئله مواجه می‌شویم. جملات خبری زبان دارای دو ویژگی هستند: اول آنکه بازنمایی‌گر^۹ هستند و دوم آنکه شرایط صدق^{۱۰} دارند. برای مثال، جمله «دیوید جذاب است» دیوید را به مثابه کسی که جذاب است بازنمایی می‌کند و همچنین این جمله صادق است اگر و تنها اگر دیوید واقعاً جذاب باشد. چگونه می‌توان این دو ویژگی را برای جملات خبری زبان تبیین کرد^{۱۱}؟ پاسخ سنتی به این سؤال این است که گزاره‌ها محمل‌های^{۱۲} اصلی

۱ برای مروری بر نقش‌های متفاوتی که ایفای آن‌ها به گزاره‌ها نسبت داده شده است، ر.ک.: کینگ، ۲۰۱۴: ۵-۸.

2 semantic content

3 attitudes

4 speech acts

5 assertions

6 judgments

7 hopes

8 imaginations

9 representational

10 truth conditions

11 explain

12 bearers

ویژگی‌های بازنمایی‌گری و شرایط صدق داشتن هستند. یک جمله خبری زبان بازنمایی‌گر است و شرایط صدق دارد زیرا گزاره‌ای را بیان می‌کند که آن گزاره اولاً و در وهله اول واجد این دو ویژگی است. به عبارت دیگر، یک جمله از آنجا واجد ویژگی بازنمایی‌گری و شرایط صدق داشتن می‌شود که در یک رابطه ویژه با گزاره‌ای قرار می‌گیرد که حامل اصلی این دو ویژگی است.

همین نکته درباره باورهای ما نیز صادق است. باور من مبنی بر اینکه دیوید جذاب است دیوید را به مثابه کسی که جذاب است بازنمایی می‌کند و صادق است اگر و تنها اگر دیوید واقعاً جذاب باشد. چرا؟ زیرا باور من در یک رابطه خاص با این گزاره که دیوید جذاب است قرار می‌گیرد و از آنجاکه این گزاره واجد این دو ویژگی است، باور من هم به واسطه رابطه‌ای که با این گزاره برقرار می‌کند واجد این دو ویژگی می‌شود.

به طور خلاصه، در نظریه‌های سنتی در باب سرشت گزاره‌ها، یک نقش سوم هم برای گزاره‌ها تعریف می‌شود و آن این است که گزاره‌ها محمل‌های اولیه و اصلی بازنمایی‌گری و صدق و کذب هستند^۱ (در ادامه بحث، برای سادگی و پرهیز از اطّاب کلام، در بیشتر موارد، خود را به بحث از ویژگی بازنمایی‌گری محدود می‌کنم و از ویژگی داشتن شرایط صدق صحبت نمی‌کنم. به عبارت دیگر، در ادامه بحث مفروض می‌گیرم که، تا آنجاکه به بحث گزاره‌ها، جملات خبری و گرایش‌های گزاره‌ای مربوط می‌شود، دو ویژگی داشتن شرایط صدق و بازنمایی‌گری این همان یا حداقل هم‌مصادق هستند).

اما در این مرحله یک سؤال مهم مقابل نظریه‌های سنتی قرار می‌گیرد: یک گزاره چرا و چگونه می‌تواند واجد ویژگی بازنمایی‌گری شود؟ بگذارید نام این سؤال را «مسئله بازنمایی» بگذاریم. در سه دهه اخیر، بسیاری از فیلسوفان معتقد شده‌اند که پاسخ‌هایی که نظریه‌های سنتی به مسئله بازنمایی می‌دهند پاسخ‌هایی رضایت‌بخش نیستند.^۲ من نمی‌خواهم در جزییات وارد شوم و تک‌تک پاسخ‌های سنتی را بررسی کنم و توضیح دهم که چرا این پاسخ‌ها منتقدان اخیر را راضی نکرده است اما سعی می‌کنم، به صورت موجز، توضیح دهم که منشأ اصلی ناراضایتی چیست.

در نظریه‌های سنتی گزاره یا هویتی انتزاعی در نظر گرفته می‌شود یا هویتی صوری (مثل تابع، مجموعه یا زوج مرتب و امثالهم). اگر گزاره را هویتی انتزاعی در نظر بگیریم، سه مسئله مقابل ما قرار می‌گیرد: (۱) این هویت انتزاعی چیست؟

۱ نظریه‌های سنتی در باب گزاره‌ها تنوع گسترده‌ای دارند. برای مثال، می‌توان به این نظریه‌ها اشاره کرد: نظریه فرگه‌ای (فرگه، ۱۹۹۷ الف؛ ۱۹۹۷ ب)، نظریه راسلی متقدم (راسل، ۱۹۰۳)، نظریه مبتنی بر جهان‌های ممکن (استالینگر، ۱۹۸۷؛ ۱۹۹۹؛ ۲۰۰۳)، نظریه‌های جبری (بیلر، ۱۹۷۹؛ ۱۹۸۲؛ ۱۹۹۳؛ مینزل، ۱۹۹۳؛ زالتا، ۱۹۸۳؛ ۱۹۸۸)، نظریه‌های نوراسلی (سومز، ۱۹۸۵؛ ۱۹۸۷؛ ۱۹۸۹؛ سلمون، ۱۹۸۶ الف؛ ۱۹۸۶ ب؛ ۱۹۸۹ الف؛ ۱۹۸۹ ب؛ ریچارد، ۱۹۹۰). این نظریه‌ها درباره سرشت گزاره‌ها ادعاهای کاملاً متفاوتی مطرح می‌کنند اما در یک نکته با یکدیگر اشتراک دارند و آن این است که گزاره یا محمل اصلی ویژگی بازنمایی‌گری است یا محمل اصلی ویژگی صدق و کذب است و یا هر دو. نقد اصلی به نظریه‌های سنتی ابتدا و پیش از هر چیز همین نکته است: گزاره، چه آن را همچون یک نظریه فرگه‌ای هویتی انتزاعی (abstract) در نظر بگیریم چه آن را همچون نظریه‌های جبری یا جهان‌ممکنی (یا شاید حتی نوراسلی) هویتی صوری (formal) در نظر بگیریم، نمی‌تواند حامل اصلی بازنمایی‌گری یا صدق و کذب‌پذیری یا هر دو باشد.

۲ برای مثال ر. ک.: دیویس، ۲۰۰۲؛ ۲۰۰۵؛ ۲۰۲۱ الف؛ ۲۰۲۱ ب؛ ژوبین، ۲۰۰۱؛ کرافورد، ۲۰۱۴؛ مولتمن، ۲۰۱۳ الف؛ ۲۰۱۳ ب. همچنین، پانوش‌های ۱، ۳ و ۴ در صفحه ۵۷ را هم نگاه کنید.

(۲) ما چگونه می‌توانیم آن را بشناسیم؟ و (۳) چرا وقتی ما در یک رابطه ویژه با این هویت انتزاعی قرار می‌گیریم، این توانایی در ما ایجاد می‌شود که بتوانیم بازنمایی کنیم؟ در توضیح مسئله سوم، فرض کنید که من باور دارم که دیوید جذاب است. این یعنی من در یک رابطه مبتنی بر باور با این گزاره که دیوید جذاب است قرار گرفته‌ام. سؤال این است که چرا این رابطه خاصی که میان من و این هویت انتزاعی برقرار شده است این توانایی را در من ایجاد می‌کند که بتوانم، از طریق باور خویش، دیوید را به مثابه کسی که جذاب است بازنمایی کنم؟

اگر گزاره را هویتی صوری در نظر بگیریم، حتی اگر بتوانیم جواب‌هایی رضایت‌بخش به دو سؤال اول بدهیم، همچنان سؤال مهمی مقابل ما قرار می‌گیرد و آن این است که چرا این هویت صوری بازنمایی‌گر است؟ برای مثال، مطابق یک تلقی سنتی، گزاره مجموعه خاصی از جهان‌های ممکن است. می‌دانیم که مجموعه در حالت کلی بازنمایی‌گر نیست. پس چرا وقتی گزاره را مجموعه خاصی از جهان‌های ممکن در نظر بگیریم، به یک‌باره واجد ویژگی بازنمایی می‌شود؟ منتقدان اخیر نظریه‌های سنتی استدلال می‌کنند که نظریه‌های سنتی هیچ پاسخ رضایت‌بخشی به این دست از سؤالات نمی‌دهند. این عدم رضایت از پاسخ‌های سنتی به مسئله بازنمایی حداقل سه واکنش ایجاد کرده است. واکنش اول از آن کسانی است که اصولاً انکار می‌کنند که گزاره هویتی بازنمایی‌گر است.^۱ این دسته از فیلسوفان استدلال می‌کنند که بدون فرض بازنمایی برای گزاره‌ها هم می‌توان تمام نقش‌هایی که قرار است گزاره در نظریه‌های ما ایفا کند توضیح داد. نتیجه‌ای که آن‌ها می‌گیرند این است که چون گزاره اصولاً بازنمایی‌گر نیست، بنابراین مسئله‌ای به نام مسئله بازنمایی بلا موضوع می‌شود و دیگر نیازی نیست که به آن پاسخ دهیم.

واکنش دوم از آن کسانی است که همچنان می‌پذیرند که گزاره هویتی بازنمایی‌گر است ولی استدلال می‌کنند که این حقیقت که گزاره هویتی بازنمایی‌گر است حقیقتی اولیه^۲ درباره گزاره است و نیازمند هیچ تبیین بیشتری نیست.^۳ نتیجه‌ای که این دسته از فیلسوفان می‌گیرند این است که مسئله بازنمایی مسئله‌ای واقعی نیست و نیازمند پاسخ هم نیست. واکنش سوم از آن کسانی است که هم می‌پذیرند که گزاره هویتی بازنمایی‌گر است و هم می‌پذیرند که این حقیقت که گزاره هویتی بازنمایی‌گر است اولیه درباره گزاره‌ها نیست و مسئله بازنمایی مسئله‌ای واقعی است که نیازمند پاسخ است. این دسته از فیلسوفان مشکل را در سیر تبیینی نظریه‌های سنتی می‌بینند. مطابق نظریه‌های سنتی، بازنمایی از گزاره آغاز می‌شود و جملات زبان و گرایش‌ها و اعمال زبانی ما به واسطه رابطه‌ای که با گزاره برقرار می‌کنند واجد ویژگی بازنمایی می‌شوند. از نظر دسته اخیر فیلسوفان، این سیر تبیینی باید برعکس شود. بازنمایی باید از عامل به کاربرنده زبان و اعمال بازنمایی‌گر او آغاز شود و گزاره باید به نحوی تعریف شود که به واسطه رابطه‌ای که با عامل و اعمال بازنمایی‌گر او برقرار می‌کند واجد ویژگی بازنمایی‌گری شود.^۴

۱. ر.ک.: اسپیکس، ۲۰۱۴؛ ۲۰۲۲؛ و ون اینواگن، ۲۰۰۴.

2 Brute fact

۳. ر.ک.: مریکس، ۲۰۱۵؛ کِلر ۲۰۲۲؛ و همچنین بیلر، ۱۹۹۸.

۴. ر.ک.: کینگ، ۱۹۹۴؛ ۱۹۹۵؛ ۱۹۹۶؛ ۲۰۰۷؛ ۲۰۰۹؛ ۲۰۱۳؛ ۲۰۱۴) و قاتلان به نظریه عمل-نوع که در پانوش ۲۷ به آن‌ها اشاره شده است.

می‌دهد^۱ و آن را نمونه‌دار می‌کند^۲ و از طریق این نمونه‌دار کردن، به آن گزاره دسترسی پیدا می‌کند. به‌طور خلاصه، برای سومز، عمل حمل عمل خنثای فراچنگ‌آوردن^۳ گزاره است. از سوی دیگر، از نظر هنکس، عمل حمل عملی التزام‌آور^۴ است که، از طریق آن، عامل یک گزاره/نوع را انجام می‌دهد و آن را نمونه‌دار می‌کند و، از طریق این نمونه‌دار کردن، به آن گزاره دسترسی پیدا می‌کند. به‌طور خلاصه، برای هنکس، عمل حمل عملی التزام‌آور حکم کردن یا اظهارکردن^۵ گزاره است. منظور از اینکه عمل حمل عملی خنثی یا عملی التزام‌آور است چیست؟ فرض کنیم که سارا ویژگی جذاب بودن را بر دیوید حمل کرده است. از نظر هنکس، وقتی سارا چنین عمل حملی را انجام می‌دهد، حکم یا اظهار می‌کند که دیوید جذاب است و، بنابراین، ملتزم می‌شود که دیوید جذاب است. به این معنا عمل حمل عملی التزام‌آور است. از نظر سومز، وقتی سارا چنین عمل حملی انجام می‌دهد، نه ملتزم می‌شود که دیوید جذاب است و نه ملتزم می‌شود که دیوید جذاب نیست. به بیانی معادل، او از طریق عمل حمل خود، درباره اینکه دیوید جذاب است یا جذاب نیست، هیچ موضعی نمی‌گیرد. به این معنا، عمل حمل عملی خنثی است.

اگر همچون سومز بر آن باشیم که عمل حمل عملی خنثی است، نتیجه این خواهد بود که گزاره هم هویتی خنثی است. دلیلش این است که عمل حمل خنثی است. این یعنی نمونه‌های عمل حمل خنثی هستند. نوع این نمونه‌های خنثی گزاره است و ویژگی خنثی بودن را از آن‌ها اخذ می‌کند. بنابراین، گزاره هم خنثی است. از آن سو، اگر همچون هنکس بر آن باشیم که عمل حمل عملی التزام‌آور است، با تکرار استدلال بالا، نتیجه این خواهد بود که گزاره هم هویتی التزام‌آور است.

اکنون این سؤال مقابل ما قرار می‌گیرد که چرا سومز و هنکس، درباره سرشت عمل حمل، این دو موضع متفاوت را اختیار کرده‌اند؟

انگیزه اصلی هنکس از برگرفتن این موضع که حمل و، در نتیجه، گزاره التزام‌آور هستند تبیین بازنمایی‌گری و صدق و کذب‌پذیری گزاره‌ها است. هنکس استدلال می‌کند که مفهوم حمل خنثی مفهومی ناسازگار است و، بنابراین، حمل نمی‌تواند خنثی باشد (در بخش بعد به استدلال هنکس خواهیم پرداخت). اگر حمل نتواند خنثی باشد، به طریق اولی نمی‌توان با حمل خنثی هیچ‌چیز و از جمله بازنمایی‌گری گزاره‌ها را تبیین کرد. بنابراین، اگر انگیزه اصلی در برگرفتن یک نظریه عمل-نوع در باب سرشت گزاره‌ها تبیین بازنمایی‌گری گزاره‌ها باشد، باید عمل حمل و، در نتیجه، گزاره را التزام‌آور در نظر بگیریم.

1 performs

2 tokens

3 entertain

4 committal

5 asserting

از آن سو، انگیزه اصلی سومز از برگرفتن این موضع که حمل و، در نتیجه، گزاره خنثی هستند پرهیز از مسئله فرگه-گیچ است (در بخش بعد این مسئله توضیح داده خواهد شد). اگر حمل و گزاره را التزام‌آور در نظر بگیریم، بلافاصله با این مسئله مواجه خواهیم شد و سومز فکر می‌کند که هیچ راه‌حل آسانی برای این مسئله وجود ندارد. بنابراین، ما باید حمل و گزاره را خنثی در نظر بگیریم تا اصولاً با مسئله فرگه-گیچ مواجه نشویم.

۳. مسئله فرگه-گیچ و شگرد الفا

در بخش اول اشاره کردم که هنکس استدلال می‌کند که مفهوم حمل خنثی مفهومی ناسازگار است. استدلال او این است: فرض کنیم که سارا ویژگی جذاب‌بودن را بر دیوید حمل کرده است. همچنین فرض کنیم که دیوید واقعاً جذاب نیست. با تکیه بر این دو فرض هنکس چنین استدلال می‌کند:^۱

(۱) عمل حملی که توسط سارا انجام شده است کاذب است؛

(۲) عمل حملی که توسط سارا انجام شده است، نادرست^۲ است؛

(۳) سارا با انجام این عمل حمل مرتکب اشتباه شده است؛

(۴) سارا باید درباره اینکه دیوید جذاب است یا نه موضعی اختیار کرده باشد؛

(۵) در نتیجه، عمل حملی که توسط سارا انجام شده است، خنثی نبوده است.

بیایید فرض کنیم که این استدلال کار می‌کند و، در نتیجه، حمل باید عملی التزام‌آور باشد. همان‌طور که در بخش اول توضیح دادم، نتیجه این موضع که حمل عملی التزام‌آور است این خواهد بود که هنکس با مسئله فرگه-گیچ مواجه می‌شود. این مسئله چیست و چرا نسخه هنکسی با آن مواجه می‌شود؟

فرض کنید که سارا حکم کرده است که اگر دیوید جذاب باشد، آنگاه مری باهوش است. به نظر می‌رسد که وقتی سارا چنین حکمی کرده است نه حکم کرده است که دیوید جذاب است و نه حکم کرده است که مری باهوش است. او صرفاً به وجود یک رابطه خاص شرطی میان مقدم و تالی حکم کرده است. این حقیقت را که سارا با انجام حکم شرطی بالا نه حکم کرده است که دیوید جذاب است و نه حکم کرده است که مری باهوش است «حقیقت فرگه-گیچ» بنامیم. از سوی دیگر، برای آنکه سارا بتواند حکم کند که اگر دیوید جذاب باشد، آنگاه مری باهوش است، باید تالی و مقدم را متعین کند^۳ و سپس رابطه شرطی را بر آن‌ها حمل کند. این وضعیت از جهتی شبیه و از جهتی متفاوت با وقتی است که سارا یک ویژگی را بر یک شیء حمل می‌کند. وجه شباهت این است که وقتی سارا یک ویژگی را بر یک شیء حمل می‌کند، او نخست باید شیء را متعین کند و تنها پس از متعین کردن شیء است که می‌تواند ویژگی موردنظر را بر آن حمل کند. در اینجا هم سارا نخست باید مقدم و تالی را متعین کند و تنها پس از متعین کردن مقدم و تالی است که

۱ ر.ک.: هنکس، ۲۰۱۵: ۳۷.

2 incorrect

3 single out

می‌تواند رابطه شرطی را بر این دو گزاره حمل کند. وجه تمایز این است که سارا برای متعین کردن شیء به آن ارجاع^۱ می‌دهد ولی از آنجاکه، در نظریه عمل-نوع، دیگر گزاره‌ها را از جنس اشیای مثلاً افلاطونی در نظر نمی‌گیریم، بی‌معناست که بگوییم تعین بخشی به گزاره از طریق ارجاع به آن صورت می‌گیرد. در نظریه عمل-نوع، گزاره‌ها نوع هستند و متعین کردن گزاره‌ها از طریق نمونه‌دار کردن آن‌ها صورت می‌پذیرد و برای آنکه گزاره‌ای نمونه‌دار شود، باید آن گزاره انجام شود. این یعنی عمل متعین کردن مقدم و تالی از طریق انجام آن‌ها صورت می‌پذیرد. به مثال خود بازگردیم. برای آنکه سارا حکم کند که اگر دیوید جذاب باشد، آنگاه مری باهوش است، او نخست باید این گزاره را که دیوید جذاب است و این گزاره را که مری باهوش است انجام دهد یا نمونه‌دار کند. او برای انجام یا نمونه‌دار کردن هر یک از این دو گزاره دوباره باید یک عمل حمل را انجام دهد. برای انجام یا نمونه‌دار کردن مقدم، باید ویژگی جذاب بودن را بر دیوید حمل کند. همچنین، برای انجام یا نمونه‌دار کردن تالی، باید ویژگی باهوش بودن را بر مری حمل کند. به صورت خلاصه، وقتی مری حکم می‌کند که اگر دیوید جذاب باشد، آنگاه مری باهوش است، او نیازمند آن است که ویژگی جذاب بودن را بر دیوید و ویژگی باهوش بودن را بر مری حمل کند.

حال، دوباره به هنکس بازگردیم. مطابق نظر هنکس، وقتی سارا ویژگی جذاب بودن را بر دیوید حمل می‌کند، او حکم می‌کند که دیوید جذاب است. همچنین، وقتی سارا ویژگی باهوش بودن را بر مری حمل می‌کند، او حکم می‌کند که مری باهوش است. این یعنی رویکرد هنکس دارای این نتیجه اولیه است که وقتی سارا حکم می‌کند که اگر دیوید جذاب باشد، آنگاه مری باهوش است، او هم حکم می‌کند که دیوید جذاب است و هم حکم می‌کند که مری باهوش است. ولی این نتیجه با حقیقت فرگه-گیچ ناسازگار است.

با عطف توجه به توضیحات بالا، مسئله فرگه-گیچ را می‌توان این گونه صورت بندی کرد: چگونه هنکس می‌تواند به التزام آور بودن حمل متعهد باشد و در عین حال حقیقت فرگه-گیچ را هم تبیین کند؟^۲

هنکس برای پاسخ به مسئله فرگه-گیچ راه حلی را مبتنی بر مفهوم الغا پیشنهاد می‌کند. فرض کنیم که سارا حکم کرده است که اگر دیوید جذاب باشد، آنگاه مری باهوش است. پیش تر دیدیم که سارا برای چنین حکمی باید رابطه شرطی را بر مقدم و تالی حمل کند و برای چنین حملی باید ویژگی جذاب بودن را بر دیوید و ویژگی باهوش بودن را بر مری حمل کند. مطابق نظر هنکس، در اینجا و به علت وجود عملگر «اگر/آنگاه»، قوت حکمی^۳ دو حمل اخیر لغو می‌شود و،

1 refer

۲ این مشکل در شرطی‌ها منحصر نیست. برای مثال، وقتی سارا حکم می‌کند که یا دیوید جذاب است یا مری باهوش است نه حکم می‌کند دیوید جذاب است و نه حکم می‌کند که مری باهوش است و، بنابراین، دوباره می‌توان مشکل فرگه-گیچ را مطرح کرد. همچنین، وقتی سارا حکم می‌کند که این گونه نیست که دیوید جذاب باشد، حکم نمی‌کند که دیوید جذاب است. بنابراین، در این حالت هم می‌توان مشکل فرگه-گیچ را مطرح کرد. من برای پرهیز از تکرار و سادگی بحث را تنها با مثال شرطی پیش می‌برم.

3 Judgmental force

بنابراین، وقتی سارا حکم می‌کند که اگر دیوید جذاب باشد، آنگاه مری باهوش است، دیگر نه حکم می‌کند که دیوید جذاب است و نه حکم می‌کند که مری باهوش است.

۴. نقد ریلند علیه شگرد الفا

در این بخش، نقد ریلند را علیه شگرد الفا بازتقریر می‌کنم.^۱ مهم‌ترین سؤالی که هنکس باید پاسخ دهد این است که معنای این ادعا که در فلان شرایط و احوال «قوت حکمی عمل حمل لغو می‌شود» چیست. اولین پاسخی که به صورت طبیعی به ذهن می‌رسد این است که حمل به صورت ذاتی^۲ واجد قوت حکمی است و، بنابراین، لغو قوت حکمی عمل حمل چیزی نیست جز لغو خودِ عملِ حمل. برای مثال، وقتی سارا حکم می‌کند که اگر دیوید جذاب باشد، آنگاه مری باهوش است، او نه ویژگی جذاب بودن را بر دیوید حمل می‌کند (زیرا عمل حمل لغو شده است) و نه ویژگی باهوش بودن را بر مری (زیرا عمل حمل لغو شده است). و از آنجاکه خود عمل حمل لغو شده است بنابراین، به طریق اولی، وقتی سارا حکم بالا را انجام می‌دهد، نه حکم می‌کند که دیوید جذاب است و نه حکم می‌کند که مری باهوش است.

مشکل پاسخ بالا این است که با لغو خودِ عملِ حمل دیگر نمی‌توان توضیح داد که سارا چگونه مقدم و تالی را متعین می‌کند و، بنابراین، نمی‌توان توضیح داد که سارا چگونه چنین حکمی را انجام داده است. مشاهده کردیم که سارا برای انجام حکم شرطی مذکور باید رابطه شرطی را بر مقدم و تالی حمل کند. ولی حمل اخیر نیازمند این است که سارا مقدم و تالی را متعین کند و تا زمانی که مقدم و تالی متعین نشده باشند، سارا نمی‌تواند حمل اخیر را انجام دهد و، بنابراین، نمی‌تواند چنین حکمی کند. همچنین مشاهده کردیم که در نظریه عمل - نوع متعین کردن گزاره‌ها با انجام نمونه‌دار کردن گزاره‌ها محقق می‌شود و نمونه‌دار کردن گزاره‌ای مانند این گزاره که دیوید جذاب است با حمل جذاب بودن بر دیوید محقق می‌شود. این یعنی، بدون حمل جذاب بودن بر دیوید و بدون حمل باهوش بودن بر مری، سارا نمی‌تواند مقدم و تالی را متعین کند و، بنابراین، نمی‌تواند حکم کذا را انجام دهد.

با عطف توجه به عدم مقبولیت پاسخ اول، باید به دنبال پاسخ دیگری برای سؤال خود باشیم. یک پاسخ دیگر این است که حمل به صورت ذاتی واجد قوت حکمی نیست. بلکه حمل واجد دو لایه است: لایه حکمی التزام‌آور و لایه خنثی. در حضور عملگر «اگر/آنگاه»، لایه التزام‌آور لغو می‌شود ولی لایه خنثی همچنان باقی می‌ماند. بنابراین، وقتی سارا حکم می‌کند که اگر دیوید جذاب باشد، آنگاه مری باهوش است، او جذاب بودن را بر دیوید و باهوش بودن را بر مری حمل می‌کند و، بنابراین، مقدم و تالی را متعین می‌کند. اما از آنجاکه دو حمل اخیر خنثی هستند، بنابراین او نه حکم می‌کند که دیوید جذاب است و نه حکم می‌کند که مری باهوش است. بنابراین، حقیقت فرگه - گیچ پاس داشته می‌شود.

مشکل پاسخ اخیر این است که، برای توضیح اینکه سارا چگونه می‌تواند مقدم و تالی را متعین کند، به حمل خنثی متوسل شده‌ایم. درواقع، با این پاسخ به نسخه سومری بازگشته‌ایم. اما هنکس نمی‌تواند چنین پاسخی را بپذیرد. زیرا او استدلال کرده است که مفهوم حمل خنثی مفهومی ناسازگار است و از آن برای توضیح هیچ پدیده‌ای و از جمله توضیح تعین مقدم و تالی نمی‌توان استفاده کرد.

با تکیه بر عدم مقبولیت هر دو پاسخ بالا، ایندرک ریلند معضلی دوگانه^۱ را علیه راه‌حل مبتنی بر شگرد الغای هنکس مطرح می‌کند.^۲ به این پرسش که منظور از لغو قوت حکمی عمل حمل چیست به دو صورت می‌توان پاسخ داد: یا لغو قوت حکمی عمل حمل به معنای لغو خود عمل حمل است یا به معنای لغو لایه التزام آور عمل حمل و باقی ماندن لایه خنثای آن است. در شق اول توضیح اینکه چگونه سارا مقدم و تالی را متعین می‌کند ابتر می‌ماند و، بنابراین، این شق قابل قبول نیست. در شق دوم، برای توضیح اینکه چگونه سارا مقدم و تالی را متعین می‌کند، به حمل خنثی تمسک می‌جوئیم. ولی مطابق نظر هنکس، حمل نمی‌تواند خنثی باشد. پس، شق دوم هم قابل قبول نیست. در نتیجه، راه‌حل مبتنی بر شگرد الغا شکست می‌خورد.

اکنون سؤالی که مقابل ما قرار می‌گیرد این است که اگر کسی با هنکس هم‌نظر بود که حمل نمی‌تواند خنثی باشد، چگونه می‌تواند به مسئله فرگه-گیچ پاسخ دهد، به طوری که معضل دوگانه ریلند دیگر برای این پاسخ مطرح نشود. در بخش بعدی به دو پاسخ اشاره می‌کنم و بر یکی از آن‌ها تمرکز می‌کنم.

۵. پاسخ به نقد ریلند

یک راه‌حل برای پاسخ به معضل دوگانه ریلند این است که در حالت عادی وقتی سارا ویژگی جذاب بودن را بر دیوید حمل می‌کند، به علت قوت حکمی عمل حملی که انجام می‌دهد، حکم می‌کند که دیوید جذاب است. اما وقتی سارا از خلال حکم شرطی اگر دیوید جذاب باشد، آنگاه مری باهوش است ویژگی جذاب بودن را بر دیوید حمل می‌کند، قوت حکمی عمل حمل او لغو می‌شود و او دیگر حکم نمی‌کند که دیوید جذاب است. باین حال، با لغو قوت حکمی عمل حمل سارا، نه عمل حمل او به طور کلی لغو می‌شود و نه عمل حمل او تبدیل به حملی خنثی می‌شود، بلکه حمل لغوشده همچنان، به معنایی متفاوت از قوت حکمی، واجد قوت است و، بنابراین، همچنان به معنایی متفاوت از التزام‌آوری، که در بخش‌های پیشین از آن صحبت کردیم، التزام‌آور است.^۳

1 dilemma

۲ نقدی مشابه را، علاوه بر ریلند، فیلسوفان دیگری نیز مطرح کرده‌اند. برای مثال ر.ک.: جسرین، ۲۰۱۲ و هم و شوارتز، ۲۰۱۳.

۳ مدافع اصلی این رویکرد، فرانسوا رکاناتی، ۲۰۱۹؛ ۲۰۲۱؛ ۲۰۲۲ الف؛ ۲۰۲۲ ب است.

درباره این راه حل باید به سه سؤال پاسخ دهیم: (۱) ما معنای قوت حکمی و التزام آوری به سبب قوت حکمی را می فهمیم. برای مثال، وقتی ادعا می کنیم که عمل سارا که از خلال آن ویژگی جذاب بودن را بر دیوید حمل می کند واجد قوت حکمی است، یعنی آنکه او از خلال عمل حمل خود حکم می کند که دیوید جذاب است و، بنابراین، متعهد می شود که دیوید جذاب است. اکنون سؤال این است که وقتی می گوئیم حمل لغو شده، با آنکه واجد قوت حکمی نیست، همچنان واجد قوت است و همچنان التزام آور است، به چه معنا واجد قوت است و به چه معنا التزام آور است؟ (۲) فرض کنیم که توانستیم پاسخ رضایت بخشی به سؤال اول دهیم. اکنون و در این مرحله، باید نسبت خود را با استدلال هنکس علیه حمل خنثی روشن کنیم. به نظر می رسد که هنکس در این استدلال نشان می دهد که حمل باید واجد قوت حکمی باشد. به عبارت دیگر، اگر دوباره به استدلال هنکس بازگردیم، خواهیم دید که نتیجه این استدلال این است که وقتی سارا ویژگی جذاب بودن را بر دیوید حمل می کند، در نهایت، باید درباره اینکه دیوید جذاب است یا نه موضع بگیرد و این دقیقاً یعنی عمل حمل سارا، به معنای داشتن قوت حکمی، التزام آور است. بنابراین، کسی که استدلال هنکس را قانع کننده می یابد نه تنها حمل خنثی را مفهومی ناسازگار می یابد، بلکه احتمالاً حمل فاقد قوت حکمی را (هرچند به هر معنایی دیگر واجد قوت باشد) نیز مفهومی ناسازگار بباید. این یعنی مدافع پاسخ اخیر باید پاسخ دهد که چرا استدلال هنکس علیه حمل خنثی علیه پیشنهاد او برای حمل لغوشده تکرار نمی شود؟ (۳) فرض کنیم که توانستیم برای سؤال دوم هم پاسخی رضایت بخش فراهم کنیم. اکنون سؤال این است که، با در دست داشتن این معنای اخیر از حمل لغوشده، دیگر چه نیازی به شگرد الغا داریم؟ اگر می توان، با تکیه بر این معنای جدید از قوت و بدون تکیه بر قوت حکمی، توضیح داد که چرا عمل حمل لغوشده بازنمایی گر و صدق و کذب پذیر است، چرا از اول مفروض نگیریم که عمل حمل چه در نمونه های عادی و چه در نمونه های لغوشده تنها واجد این معنای جدید از قوت است و بازنمایی و صدق و کذب حمل را صرفاً با این معنا از قوت توضیح ندهیم؟ در این حالت، دیگر به مفهوم الغا نیازی نداریم.

من در این مقاله پاسخ بالا را کنار می گذارم و، در عوض، بر پاسخ دومی متمرکز می شوم که هنکس اخیراً در پاسخ به معضل دوگانه ریلند مطرح کرده است.^۱ برای فهمیدن پاسخ هنکس، بار دیگر هر سه تفسیری که تا اینجا از حمل لغوشده مطرح شد بررسی کنیم: (۱) حمل لغوشده به معنای فقدان حمل (۲) حمل لغوشده به معنای لغو قوت حکمی و باقی ماندن حمل خنثی (۳) حمل لغوشده به معنای لغو قوت حکمی و باقی ماندن قوتی دیگر برای حمل. نکته مشترک در هر سه تفسیر این است که در آن ها حمل لغوشده نسبت به حمل عادی عنصری را از دست داده است. به عبارت دیگر، در هر سه تفسیر حمل لغوشده چیزی کمتر از حمل عادی است. پاسخ اخیر هنکس به چستی حمل لغوشده این است که ما باید این نگاه را کنار بگذاریم. حمل لغوشده چیزی کمتر از حمل عادی نیست بلکه چیزی بیشتر از آن است:

حمل لغوشده هیچ کم از حمل تام و تمام ندارد. درواقع، چیزی بیش از حمل [تام و تمام] است. اما این بیشتر بودن به این معنا نیست که شامل عملی اضافی در کنار عمل حمل باشد. این گونه نیست که حمل لغوشده از دو عمل تشکیل شده باشد، یک عمل حمل و یک عمل الغا. بلکه حمل لغوشده یک عمل حمل است که در زمینه یا محیطی خاص رخ می دهد. عنصر اضافی در حمل لغوشده زمینه ای است که عمل حمل در آن انجام می شود. (هنکس، ۲۰۱۹: ۱۳۸۹)

هنکس چه می گوید؟ به مثال خود بازگردیم و فرض کنیم که سارا حکم می کند که اگر دیوید جذاب باشد، آنگاه مری باهوش است. دیدیم که سارا برای انجام این حکم شرطی ناگزیر است که ویژگی جذاب بودن را بر دیوید حمل کند. همچنین، دیدیم که او نباید از خلال این عمل حمل حکم کند که دیوید جذاب است. چگونه؟ هنکس این گونه پاسخ می دهد که سارا با انجام حکم شرطی بالا همچنان ویژگی جذاب بودن را بر دیوید حمل می کند. درعین حال، عمل حملی که انجام می دهد همچنان واجد قوت حکمی است. اما به علت حضور عملگر «اگر/آنگاه»، این عمل حمل واجد قوت حکمی در یک زمینه لغوکننده^۱ رخ داده است و، به علت این زمینه لغوکننده، برخی از ویژگی های معمول آن از دست رفته است، از جمله آنکه سارا با انجام این عمل حمل دیگر حکم نمی کند که دیوید جذاب است.

اکنون دو سؤال مقابل ما قرار می گیرد: (۱) زمینه لغوکننده چگونه عمل می کند؟ (۲) چگونه ممکن است که عمل حمل همچنان واجد قوت حکمی باشد، ولی وقتی در این زمینه لغوکننده قرار می گیرد، برخی از ویژگی های معمول خود را از دست بدهد؟

یک مسیر طبیعی برای پاسخ به هر دو سؤال بالا استفاده از مفهوم تمایلات^۲ و مفهوم ماسک شدن^۳ است. بگذارید با یک مثال پیش برویم. پودری سمی را در نظر بگیرید که اگر پوست انسان با آن تماس پیدا کند، باعث مرگ انسان می شود. می گوئیم این پودر دارای ویژگی تمایلی کشنده بودن است، یعنی اگر در معرض محرک^۴ مناسب قرار گیرد، ویژگی کشنده بودن خود را نمایان^۵ می کند. اکنون این پودر را در نظر بگیرید که در ظرفی قرار گرفته است. پودر همان پودر است و ویژگی تمایلی کشنده بودن خود را حفظ کرده است. ولی به علت آنکه در ظرفی محافظ قرار گرفته است، دیگر نمی تواند ویژگی تمایلی خود را نمایان کند. اصطلاحاً می گوئیم که وقتی پودر در محفظه قرار گرفته است، ویژگی تمایلی کشنده بودن آن ماسک شده است.

اگر ویژگی واجد قوت حکمی بودن را یک ویژگی تمایلی برای عمل حمل در نظر بگیریم و اگر زمینه لغوکننده را زمینه ای در نظر بگیریم که این ویژگی تمایلی را ماسک می کند، آنگاه به نظر می رسد که توانسته ایم پاسخ اخیر هنکس

1 cancellation context

2 dispositions

3 masking

4 stimulus

5 manifest

را کاملاً روشن کنیم. جدول زیر برای مشاهده اینکه چگونه مفهوم تمایلات و مفهوم ماسک‌شدن به عمل حمل تعمیم می‌یابد کمک‌رسان است:

وضعیت اولیه

- پودر سمی واجد قوه کشندگی است.
- عمل حمل واجد قوه حکمی است.

وضعیت نمایان‌شدن تمایل

- وقتی سارا پودر سمی را لمس می‌کند، می‌میرد.
- وقتی سارا ویژگی جذاب‌بودن را بر دیوید حمل می‌کند، حکم می‌کند که دیوید جذاب است.

وضعیت ماسک‌شدن

- وقتی سارا محفظه شامل پودر سمی را لمس می‌کند، دیگر نمی‌میرد.
- وقتی سارا در حضور عملگر «اگر/آنگاه» ویژگی جذاب‌بودن را بر دیوید حمل می‌کند، دیگر حکم نمی‌کند که دیوید جذاب است.

۶. علیه راه حل مبتنی بر مفهوم ماسک

در این بخش دو نگرانی را درباره تفسیر حمل لغوشده به مثابه حمل ماسک‌شده مطرح می‌کنم.^۱ نگرانی اول این است که یکی از نظریه‌های مهم درباره تمایلات تقلیل مفهوم تمایلات بر حسب علیت است.^۲ در این دیدگاه، (برای مثال) وقتی سارا پودر سمی را لمس می‌کند، تماس دست سارا با پودر سمی علت مرگ سارا می‌شود. همچنین، وقتی پدیده ماسک‌شدن رخ می‌دهد، این رابطه علی قطع می‌شود. مثلاً وقتی پودر سمی در محفظه جای می‌گیرد، اتفاقی که می‌افتد این است که رابطه علی میان تماس دست سارا و پودر سمی قطع می‌شود. نتیجه آنکه، اگر کسی به این نظریه علی درباره تمایلات باور داشته باشد و همچنین بخواهد الغا را به کمک مفهوم ماسک‌شدن توضیح دهد، باید بپذیرد که رابطه میان عمل حمل‌کردن و عمل حکم‌کردن رابطه‌ای علی است: وقتی سارا ویژگی جذاب‌بودن را بر دیوید حمل می‌کند، این عمل علت می‌شود برای این حقیقت که او حکم می‌کند که دیوید جذاب است. اما رابطه میان عمل حمل‌کردن و عمل

۱ من از داوران مجله برای توضیحات روشنگری که درباره دو نگرانی مطرح‌شده در متن ارائه کردند کمال تشکر را دارم. این دو نگرانی به شکلی که اکنون تقریر شده است وام‌دار نکاتی است که داوران محترم متذکر شده‌اند.

۲ برای مثال ر.ک.: لونیس، ۱۹۹۷.

حکم کردن رابطه‌ای علی نیست. از نظر هنکس، اصولاً عمل حمل چیزی جز عمل حکم کردن نیست. به عبارت دیگر، رابطه میان عمل حمل و قوت حکمی یا رابطه این همانی است یا رابطه مبتنی بر تحلیل مفهومی. در مواجهه با این نگرانی ممکن است این گونه پاسخ داده شود که یکی دیگر از نظریه‌های مهم درباره تمایلات این است که نه تنها رابطه میان تمایلات و بروز آن‌ها رابطه‌ای علی نیست، بلکه اصولاً ویژگی‌های تمایلی ویژگی‌های ذاتی اشیا هستند و غیرقابل تقلیل به امری سوم (مانند علیت، شرطی‌های خلاف واقع، قوانین طبیعت و...).^۱

در واکنش به این پاسخ شاید بتوان نگرانی اول را این گونه بازتقریر کرد که تحلیل الغا بر حسب تمایلات دارای سوگیری به نفع یکی از نظریه‌های رقیب در حوزه تمایلات است و این امر مطلوبی نیست. زیرا کسی که با دلایلی مستقل فکر می‌کند که نظریه درست درباره تمایلات نظریه‌ای علی است، از همان ابتدا نمی‌تواند با تحلیل الغا بر حسب تمایلات همراه شود.

حتی اگر بتوانیم به نحوی رضایت بخش به نگرانی اول پاسخ دهیم، همچنان نگرانی دیگری وجود دارد. به یاد آوریم که قوت حکمی عمل حمل چه نقشی را در نسخه هنکسی از نظریه عمل-نوع ایفا می‌کرد. در نسخه هنکسی، به کمک قوت حکمی، عمل حمل توضیح داده می‌شود (به زبانی فنی‌تر: تبیین متافیزیکی می‌شود) که چرا عمل حمل واجد ویژگی بازنمایی و صدق و کذب‌پذیری است. این یعنی رابطه میان بازنمایی‌گر بودن حمل و قوت حکمی داشتن حمل یک رابطه ابتنا^۲ است که اولی بر دومی مبتنی می‌شود و، با عطف به این رابطه ابتنا، دومی اولی را تبیین متافیزیکی می‌کند. حال، فرض کنیم که قوت حکمی عمل حمل ماسک شود. در این حالت، سؤال اساسی این است که ما چگونه می‌توانیم ویژگی بازنمایی و صدق و کذب‌پذیری حمل ماسک‌شده را توضیح دهیم (تبیین متافیزیکی کنیم)؟

برای فهمیدن اهمیت این سؤال، بگذارید با یک مثال پیش برویم. رابطه میان این حقیقت که سارا مرده است و این حقیقت که کسی مرده است رابطه ابتناست (یا این گونه فرض کنیم که رابطه ابتناست). یعنی از جمله حقایقی که توضیح می‌دهد که چرا کسی مرده است یکی این است که سارا مرده است. حال، جهان ممکن را در نظر بگیریم که فقط سارا در آن زنده است. در حالتی که سارا به پودر سمی دست می‌زند، به سادگی می‌توان این حقیقت را که کسی مرده است توضیح داد: سارا به پودر سمی دست زده است و، بنابراین، مرده است و این حقیقت که سارا مرده است توضیح می‌دهد که چرا کسی مرده است. اما در حالتی که سارا به محفظه شامل پودر سمی دست می‌زند، دیگر نمی‌توان این حقیقت را که کسی مرده است توضیح داد. در این حالت، سارا با لمس محفظه نمی‌میرد و چون نمی‌میرد هیچ مسیری وجود ندارد که، از طریق مرگ سارا، این حقیقت را توضیح دهیم که کسی مرده است.

اکنون به عمل حمل بازگردیم. در حالتی که سارا ویژگی جذاب بودن را بر دیوید حمل می‌کند و این حمل در زمینه‌ای عادی اتفاق می‌افتد، ما می‌توانیم توضیح دهیم که چرا عمل حمل سارا صدق و کذب‌پذیر و بازنمایی‌گر است.

۱ برای مثال ر.ک.: مارتین، ۱۹۹۴ و پرد، ۱۹۹۸.

دلیلش این است که عمل حمل سارا واجد قوت حکمی است و قوت حکمی عمل حمل او صدق و کذب‌پذیری و بازنمایی آن را تبیین متافیزیکی می‌کند. اما وقتی سارا ویژگی جذاب بودن را بر دیوید حمل می‌کند و این عمل در زمینه‌ای لغوکننده رخ می‌دهد، با ماسک‌شدن قوت حکمی عمل حمل سارا، تنها مسیری که برای توضیح صدق و کذب‌پذیری و بازنمایی عمل حمل او در اختیار داشتیم بسته می‌شود.

بنابراین، دومین نگرانی این است که اگر رابطه میان قوت حکمی عمل حمل از یک سو و بازنمایی و صدق و کذب‌پذیری آن از سوی دیگر رابطه ابتنا است و قوت حکمی توضیح می‌دهد که چرا عمل حمل بازنمایی‌گر و صدق و کذب‌پذیر است، با ماسک‌شدن قوت حکمی چگونه می‌توان این دو ویژگی را تبیین متافیزیکی کرد؟

پاسخی محتمل به نگرانی دوم این است که پیش‌فرضی که پشت طرح چنین نگرانی‌ای وجود دارد این است که دو ویژگی صدق/کذب‌پذیری و بازنمایی‌گری ویژگی‌های مقوله‌ای^۱ هستند. اما اگر این پیش‌فرض را کنار بگذاریم و قائل شویم که اینها ویژگی‌های تمایلی هستند (و شاید پسوندهای «پذیری» و «گری» شاهدی باشند برای اینکه پذیرفتن این پیش‌فرض جدید موجه است)، آنگاه می‌توان این‌گونه پاسخ داد که این درست است که رابطه میان قوت حکمی عمل حمل از یک سو و صدق/کذب‌پذیری و بازنمایی‌گری از سوی دیگر یک رابطه ابتنا است اما نکته این است که وقتی قوت حکمی ماسک می‌شود، عمل حمل همچنان واجد این دو ویژگی به‌مثابه ویژگی‌های تمایلی است و تنها اتفاقی که می‌افتد این است که این دو ویژگی نیز به‌همراه ویژگی قوت حکمی ماسک می‌شوند. یک مثال کمک‌کننده است. شکر در آب حل می‌شود (یعنی ویژگی تمایلی محلول‌بودن را دارد). فرض کنید که توضیح این مسئله این است که مولکول شکر شکننده است (یعنی ویژگی تمایلی شکنندگی را دارد). حال، فرض کنید که ویژگی شکننده‌بودن شکر ماسک شود. در اینجا ویژگی محلول‌بودن شکر نیز ماسک خواهد شد و دیگر بروز نخواهد داشت ولی، با ماسک‌شدن ویژگی شکنندگی مولکول شکر، مولکول شکر هنوز هم شکننده است و شکر هنوز هم محلول است (گرچه هردو ماسک شده‌اند). به‌طریق مشابه، می‌توان گفت در زمینه‌هایی که حمل داریم ولی قوت حکمی ماسک می‌شود، هنوز صدق/کذب‌پذیری و بازنمایی‌گری داریم ولی آن‌ها نیز ماسک شده‌اند.

این پاسخی مقبول است ولی شاید همچنان بتوان نگرانی دوم را به‌شکلی جدید مطرح کرد. حتی اگر بپذیریم که صدق/کذب‌پذیری ویژگی‌های تمایلی هستند، ما همچنان نیاز داریم که عمل حمل واجد ویژگی‌های صادق‌بودن و کاذب‌بودن به‌معنای مقوله‌ای آن باشد. چرا؟ استدلال وضع مقدم زیر را در نظر بگیرید:

(۱) اگر دیوید جذاب باشد، آنگاه مری باهوش است؛

(۲) دیوید جذاب است؛

(۳) پس، مری باهوش است.

این استدلال معتبر است، به این معنا که صدقِ مقدماتِ صدقِ نتیجه را الزام می‌کند. این یعنی توضیح اعتبار این استدلال وابسته به این است که گزاره (۱) واجد ویژگی صادق بودن (و کاذب بودن) به معنایِ مقوله‌ای آن باشد. اما صدق و کذبِ گزاره (۱) چگونه تعریف می‌شود؟ به کمکِ صدق و کذبِ مقدم و تالی، (۱) صادق است اگر و تنها اگر یا مقدم کاذب باشد یا تالی صادق. بنابراین، در نهایت، برای توضیح اعتبار استدلال بالا لازم است بپذیریم که مقدم و تالی در معنایِ مقوله‌ای صادق یا کاذب هستند. در این حالت، پاسخِ مبتنی بر اینکه صدق/کذب‌پذیری یک ویژگی تمایلی است کار نمی‌کند و دوباره نگرانی دوم مطرح می‌شود.

در این مرحله، ممکن است این‌گونه پاسخ داده شود که صادق بودن و کاذب‌بودنی که برای توضیح اعتبار استدلال وضع مقدم نیاز داریم مقوله‌ای نیست و این ویژگی‌ها همچنان تمایلی هستند. با چنین پاسخی، پاسخ‌دهنده البته باید متعهد شود که صدق و کذبِ مقدم و تالی در (۱) ماسک شده است. اما در این حالت، این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌توان با صدق و کذبِی که ماسک شده است صدق و کذبِ گزاره (۱) را توضیح داد؟ و همچنین این پدیده منحصر در شرطی‌هایی از جنس گزاره (۱) نیست بلکه، برای مثال، در گزاره این‌گونه نیست که دیوید جذاب باشد یا در گزاره یا دیوید جذاب است یا مری باهوش است نیز با پدیده مشابهی مواجه هستیم و توضیحی برای صدق و کذبِ گزاره مرکب، بدون تکیه بر صدق و کذبِ گزاره‌های تشکیل‌دهنده، نیاز داریم.

بنابراین و برای جمع‌بندی، اولاً، این کاملاً مقبول به نظر می‌رسد که، برای توضیح اعتبار استدلال وضع مقدم، نیاز داریم که گزاره (۱) به معنایِ مقوله‌ای کلمه صادق و کاذب باشد. ثانیاً، این کاملاً مقبول به نظر می‌رسد که برای توضیح صدق و کذبِ گزاره (۱) نیاز داریم که مقدم و تالی به معنایِ مقوله‌ای کلمه صادق و کاذب باشند. ثالثاً، حتی اگر دو ادعای اول را انکار کنیم، یک توضیح بدهکار خواهیم بود و آن این است که چگونه وقتی صدق و کذبِ مقدم و تالی ماسک می‌شوند، همچنان می‌توان صدق و کذبِ گزاره (۱) و، بنابراین، اعتبار استدلال وضع مقدم را توضیح داد.

۷. نتیجه‌گیری

هنکس استدلال می‌کند که حمل عملی واجد قوت حکمی و التزام‌آور است. او با تعهد به التزام‌آور بودن عمل حمل با مسئله فرگه-گیچ مواجه می‌شود و برای پاسخ به این مسئله راه‌حلی را مبتنی بر مفهوم الغا پیشنهاد می‌کند. این راه‌حل در گام اول با معضل دوگانه ریلند مواجه می‌شود و، بنابراین، سؤالی که مقابل هنکس قرار می‌گیرد این است که چگونه می‌توان مفهوم الغا را صورت‌بندی مجدد کرد تا با معضل دوگانه ریلند مواجه نشود.

من در این مقاله بر صورت‌بندی اخیر هنکس متمرکز شدم، صورت‌بندی‌ای که بر مبنای آن حمل لغوشده چیزی بیشتر از حمل عادی است. توضیح دادم که راه طبیعی برای تفسیر ادعای اخیر این است که از مفهوم تمایلات و ماسک‌شدن استفاده کنیم. اما توضیح دادم که تفسیر حمل لغوشده به مثابه حمل ماسک‌شده با دو نگرانی مهم همراه است.

برای من روشن نیست که هنکس چگونه می‌تواند به این دو نگرانی پاسخ دهد. بنابراین، نتیجه‌ای که می‌گیرم این است که راه‌حل اخیر هنکس در شکل فعلی‌اش شاید موفق نباشد.

اما به نظر می‌رسد که هنکس همچنان گزینه‌هایی دیگر برای صورت‌بندی مجدد مفهوم الغا در اختیار داشته باشد. یکی از آن‌ها همان پاسخ رکاناتی است که در ابتدای بخش چهارم به آن اشاره کردم. دیگری این است که ادعای هنکس را که حمل لغوشده چیزی بیش از حمل عادی است، نه با تکیه بر مفهوم تمایلات و ماسک‌شدن، که با ابزاری دیگر تفسیر کنیم.

آیا می‌توان از این مسیرهای جدید راه‌حل مبتنی بر شگرد الغا را نجات داد؟ این سؤالی گشوده است که پژوهش‌های بیشتری را می‌طلبد.

این اثر تحت حمایت مادی صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور (INSF) برگرفته شده از طرح ۴۰۱۵۸۶۳ انجام شده است.



References

- Bealer, George. (1979). 'Theories of Properties, Relations, and Propositions', *Journal of Philosophy*, 76, 634-648.
- Bealer, George. (1982). *Quality and Concept*, Oxford: Clarendon Press.
- Bealer, George. (1993). 'A Solution to Frege's Puzzle', In *Philosophical Perspectives* (Volume 7: Language and Logic), (pp. 17-60), Atascadero, CA: Ridgeview Publishing Company.
- Bealer, George. (1998). 'Propositions', *Mind*, 107, 1-32.
- Bird, Alexander. (1998). 'Dispositions and Antidotes', *The Philosophical Quarterly*, 48 (191), 227-234.
- Crawford, Sean. (2014). 'Propositional or Non-Propositional Attitudes?', *Philosophical Studies*, 168 (1): 179-210.
- Frege, Gottlob. (1892). 'On Sinn and Bedeutung', In Beaney (1997), 151-71.
- Frege, Gottlob. (1918). 'Thought', In Beaney (1997), 325-46.
- Davis, Wayne. A. (2002). *Meaning, Expression and Thought*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Davis, Wayne. A. (2005). *Nondescriptive Meaning and Reference: An Ideational Semantics*, Oxford: Oxford University Press.
- Davis, Wayne. A. (2021a). 'Propositions as Structured Cognitive Event-Types', *Philosophy and Phenomenological Research*, 102 (3): 665-692.
- Davis, Wayne. A. (2021b). 'Cognitive Propositions and Semantic Values', *Inquiry: An Interdisciplinary Journal of Philosophy*, 64 (4): 383-423.
- Hanks, Peter. (2007). 'The Content-Force Distinction', *Philosophical Studies*, 134: 141-64.
- Hanks, Peter. (2011). 'Structured Propositions as Types', *Mind*, 120: 11-52.
- Hanks, Peter. (2013). 'What are the Primary Bearers of Truth?', *Canadian Journal of Philosophy*, 43, 558-74.
- Hanks, Peter. (2015). *Propositional Content*, Oxford: Oxford University of Press.
- Hanks, Peter. (2017). 'Predication and Rule-Following', In Piotre Stalmaszczyk (ed.) (2017), 199-221.
- Hanks, Peter. (2019). "On Cancellation", *Synthese*, 196(4), 1385-1402.
- Hanks, Peter. (2022). 'Varieties of Cancellation', In Gabriele M. Mras and Michael Schmitz (eds.), *Force, Content and the Unity of the Proposition*, London: Routledge, 93-111.
- Hanks, Peter. (2023). 'The View of Propositions as Types of Actions', In Chris Tillman Adam Russell Murray (ed.), 268-277.
- Hodgson, Thomas. (2023). 'The act-type theory of propositions as a theory of what is said', *Analytic Philosophy*, Published Online.
- Hom, Christopher and Jeremy Schwartz. (2013). 'Unity and the Frege-Geach Problem', *Philosophical Studies*, 163, 15-24.
- Jespersen, Bjørn. (2012). 'Recent Work on Structured Meaning and Propositional Unity', *Philosophy Compass*, 7(9): 620-630.
- Jubien, Michael. (2001). 'Propositions and the Objects of Thought', *Philosophical Studies*, 104 (1): 47-62.
- Keller, Lorraine. (2022). 'Propositions without Parts', In Chris Tillman Adam Russell Murray (ed.), 320-332.
- King, Jeffrey. (1994). 'Can Propositions be Naturalistically Acceptable?', In French, Uehling, and Wettstein (1994), 53-75.
- King, Jeffrey. (1995). 'Structured Propositions and Complex Predicates', *Noûs*, 29, 516-35.
- King, Jeffrey. (1996). 'Structured Propositions and Sentence Structure', *Journal of Philosophical Logic*, 25, 495-521.
- King, Jeffrey. (2007). *The Nature and Structure of Content*, Oxford: Oxford University Press.
- King, Jeffrey. (2009). 'Questions of Unity', *Proceedings of the Aristotelian Society*, 109, 257-77.

- King, Jeffrey. (2013). 'Propositional Unity: What's the Problem, Who Has it and Who Solves it?', *Philosophical Studies*, 165, 71–93.
- King, Jeffrey. (2014). 'Naturalized Propositions', In King, Jeffrey, Scott Soames and Jeff Speaks (2014), 47–70.
- Lewis, Davis. (1997). 'Finkish Dispositions', *The Philosophical Quarterly*, 47 (187), 143–158.
- Martin, C. B. (1994). 'Dispositions and Conditionals', *The Philosophical Quarterly*, 44 (174), 1–8.
- Menzel, Christopher. (1993). 'The Proper Treatment of Predication in Fine-grained Intensional Logic', In *Philosophical Perspectives*, 7, Language and Logic, 61–87, Atascadero, CA: Ridgeview Publishing Company.
- Merricks, Trenton. (2015). *Propositions*, Oxford, England: Oxford University Press.
- Moltmann, Friederike. (2013a). 'Propositions, Attitudinal Objects, and the Distinction between Actions and Products', *Canadian Journal of Philosophy*, 43(5–6), 679–701.
- Moltmann, Friederike. (2013b). *Abstract Objects and the Semantics of Natural Language*, Oxford: Oxford University Press.
- Recanati, François. (2019). 'Force Cancellation', *Synthese*, 196: 1403–1424.
- Recanati, François. (2021). 'Fictional Reference as Simulation', In E. Maier and A. Stokke (eds.), *The Language of Fiction*, Oxford: Oxford University Press, 17–36.
- Recanati, François. (2022a). 'Understanding force cancellation', *Inquiry: An Interdisciplinary Journal of Philosophy*, Published Online.
- Recanati, François. (2022b). 'Entertaining as Simulation', In Gabriele M. Mras and Michael Schmitz (eds.), *Force, Content and the Unity of the Proposition*, London: Routledge, 112–135.
- Reiland, Indrek. (2013). 'Propositional Attitudes and Mental Acts', *Thought*, 1, 239–45.
- Reiland, Indrek. (2019a). 'Predication and the Frege-Geach Problem', *Philosophical Studies*, 176(1), 141–159.
- Reiland, Indrek. (2019b). 'Predication and Two Concepts of Judgment', In B. Ball and C. Schuringa (eds.), *The Act and Object of Judgment*, London: Routledge, 217–234.
- Richard, Mark. (1990). *Propositional Attitudes: An Essay on Thoughts and How We Ascribe Them*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Russell, Bertrand. (1903). *Principles of Mathematics*, New York: Norton.
- Salmon, Nathan. (1986a). *Frege's Puzzle*, Cambridge: MIT Press/Bradford Books.
- Salmon, Nathan. (1986b). 'Reflexivity', *Notre Dame Journal of Formal Logic*, 27(3): 401–429.
- Salmon, Nathan. (1989a). 'Illogical Belief', *Philosophical Perspectives*, 3, Philosophy of Mind and Action Theory, Atascadero, CA: Ridgeview Publishing Company, 243–285.
- Salmon, Nathan. (1989b). 'Tense and Singular Propositions', In Themes from Kaplan, Almog, Wettstein, Perry (eds.), Oxford: Oxford University Press, (1989), 391–392.
- Soames, Scott. (1985). 'Lost Innocence', *Linguistics and Philosophy*, 8, 59–71.
- Soames, Scott. (1987). 'Direct Reference, Propositional Attitudes, and Semantic Content', *Philosophical Topics*, 15, 47–87.
- Soames, Scott. (1989). 'Semantics and Semantic Competence', *Philosophical Perspectives*, 3, Philosophy of Mind and Action Theory, Atascadero, CA: Ridgeview Publishing Company, 575–596.
- Soames, Scott. (2010). *What is Meaning?*, Princeton: Princeton University Press.
- Soames, Scott. (2013). 'Cognitive Propositions', *Philosophical Perspectives*, Vol. 27, 479–501.
- Soames, Scott. (2014a). 'Cognitive Propositions', In King et al. (eds.) *New thinking about propositions*, Oxford University Press, 91–125.
- Soames, Scott. (2014b). 'Clarifying and Improving the Cognitive Theory', In King et al. (eds.) *New thinking about propositions*, Oxford University Press, 226–244.
- Soames, Scott. (2015). *Rethinking Language, Mind, and Meaning*, Princeton: Princeton University Press.
- Soames, Scott. (2017). 'For Want of Cognitively Defined Propositions: A History of Insights and Lost Philosophical Opportunities', In Moltmann and Textor (eds.), 181–208.

- Soames, Scott. (2019). 'Propositions as Cognitive Acts', *Synthese*, 196 (4): 1369-1383.
- Soames, Scott. (2022). 'Cognitive Propositions: Metaphysics, Epistemology, and Empirical Adequacy', In Chris Tillman Adam Russell Murray (ed.), 278-290.
- Speaks, Jeff. (2014). 'Propositions Are Properties of Everything or Nothing', In King et al. (eds.) *New thinking about propositions*, Oxford University Press, 71-90.
- Speaks, Jeff. (2022). 'Propositions as Cambridge properties', In Chris Tillman Adam Russell Murray (ed.), 291-303.
- Stalnaker, Robert. (1987). *Inquiry*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Stalnaker, Robert. (1999). *Context and Content*, Oxford University Press, New York.
- Stalnaker, Robert. (2003). *Ways a World Might Be*, Oxford University Press, New York.
- Van Inwagen, Peter. (2004). A Theory of Properties, In Dean W. Zimmerman (ed.), *Oxford Studies in Metaphysics*, Volume 1. Oxford: Clarendon Press.
- Zalta, Edward N. (1983). *Abstract Objects: An Introduction to Axiomatic Metaphysics*, Dordrecht: D. Reidel.
- Zalta, Edward N. (1988). *Intensional Logic and the Metaphysics of Intentionality*, Cambridge, MA: MIT Press.

